

## (الرفع وجسد المرفوع) .. رفع و جسد مرفوع (بالا برده شده)

ما زلنا مع العبد الصالح (عليه السلام) ومسألة الرفع.

همچنان در محضر عبد صالح (عليه السلام) هستيم و در مورد مسأله‌ی رفع گفتگو می‌کنيم.

سألته فقلت: في كتاب (المتشابهات/ الجزء الأول)، وفي قضية بيان رفع آدم رفع تجلٍ بينت مولاي أنّ بدنه له وجود في الأرض وإلا لكان ميتاً، والإمام المهدي (عليه السلام) أيضاً مرفوع رفع تجلٍ، فهل أنّ بدنه المادي الجسماني موجود في الأرض كآدم (عليه السلام)، أو في المسألة شيء آخر؟

پرسش‌گرانه گفتيم: در جلد اول كتاب متشابهات، در قضيه‌ی تبیین رفع آدم كه رفع تجلی بوده است، مولای من بیان فرموده كه بدنش دارای موجودیتی بر زمین است كه اگر چنین نبود، او مرده بود. از سوی دیگر امام مهدي (عليه السلام) نیز مرفوع به رفع تجلی است؛ آیا بدن مادی و جسمانی او نیز مانند حضرت آدم (عليه السلام) بر زمین موجود است یا این كه موضوع به صورت دیگری است؟

فأجابني (عليه السلام): (نعم له وجود بصورةٍ ما، وليس موجوداً كغيره من الناس، آدم المرفوع له وجود وكذا غيره من المرفوعين. هناك شيء ربما يوضح لك شيئاً من الأمر، هل تعرف ما هو الحسد، وكيف يكون أثره، ولماذا الحسد من الكبائر ويحاسب صاحبه إن لم يكن فعلاً فعله بنفسه وببيديه؟

ایشان (عليه السلام) پاسخ دادند: «آری، ایشان دارای گونه‌ای از موجودیت می‌باشد ولی این وجود همانند موجودیت دیگر مردمان نیست. آدم مرفوع وجودی داشته است و دیگر مرفوع‌ها نیز وجودی دارند. در اینجا نکته‌ای هست كه شاید قسمتی از این موضوع را برای شما روشن سازد. آیا می‌دانی حسادت چیست و نحوه‌ی اثرگذاری آن به چه صورت است؟ و چرا حسد جزو گناهان كبیره به شمار می‌رود و صاحبش (شخص حسود) حتی اگر حسدش به طور جسمانی به مرحله‌ی عمل نرسد، بابت آن محاسبه و مجازات می‌شود؟

الآن، فلننظر في الإنسان وفي وجوده في العالم الجسماني أولاً، فالعالم الجسماني في حقيقته هو تكثف قوة أو قدرة، ولهذا التكتف مدى يتراوح بين أعلى قيمة وأدنى

قيمة، وهذا أظنك تراه بوضوح من خلال المواد الجسمانية المختلفة التي تعرفها، مع أنها تقع متقاربة في المستوى والاختلاف بينها ليس كبيراً، فأنت أكيد تصنف الغاز الذي يحيط بالأرض بتصنيف يختلف عن الماء وأيضاً الحجر وهكذا، وأنت لا ترى الهواء أو الغاز المحيط بالأرض، وعدم رؤيتك له لا تنفي وجوده في هذه الأرض.

در ابتدا باید به انسان و وجود او در عالم جسمانی نگاهى بياندازيم. عالم جسمانى، در واقع تراكم نيرو يا قدرت است و به همين دليل، تراكم، بين بيشتريين مقدار و كمترين مقدار در نوسان است. گمان مى كنم شما اين خاصيت را در مواد جسمانى مختلفى كه مى شناسى، به وضوح مشاهده مى كنى، هر چند اين اجسام تقريباً در يك سطح قرار دارند و بين آنها تفاوت زيادى وجود ندارد. شما قطعاً گازى كه زمين را احاطه كرده در دسته بندي متفاوتى نسبت به آب قرار مى دهى، همين طور سنگ و ديگر مواد را. شما هوا يا گاز پيرامون زمين را نمى بينى ولى عدم مشاهده يان توسط شما، نفى كننده ي وجود آن در اين زمين نيست.

الآن، الإنسان - أي إنسان - يمتد وجوده من السماء الأولى أو نهايتها السفلى وهذه هي نفسه حتى أكثف ما في هذا العالم الجسماني، ولذا تجد في تركيب جسم الإنسان المعادن، فهناك في الحقيقة نفس وجسم مادي مرئي وجسم مادي غير مرئي، ولكي أسهل عليك الأمر أقول جسم واحد غير مرئي، ولكن الحقيقة أن هناك تجليات كثيرة جداً وظهورات كثيرة جداً وبعدها توجد أجسام للإنسان، ولذا قال تعالى: (إِنَّ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) (1)، فالعد ممكن ولكن الإحصاء غير ممكن، والسبب: أن عدد وجودات الإنسان المفاض عليها النعم يساوي امتداد وجوده تقسيم تجليه (2)، وبما أن التجلي لا بد أن يكون أقل ما يمكن لكي يتم الاتصال بين وجودات الإنسان، أي إنه يكون كشريحة تكامل، فيكون أقرب ما يكون للصفير.

حال، وجود انسان - هر انسانی - از آسمان اول یا منتهی الیه پایینی آن (همان نفس او است) تا به چگال ترین (متراکم ترین) چیز در این عالم جسمانی امتداد می یابد؛ لذا شما در ترکیب جسم انسان با معادنی روبه رو هستی؛ در حقیقت در اینجا ما با نفس، جسم مادی مرئی و جسم مادی غیرمرئی سروکار داریم. من برای این که مطلب برای شما آسان شود می گویم یک جسم نامرئی؛ در حقیقت تجلیات بسیار زیاد و ظهورهای بسیار زیادی وجود دارد که به تعداد آنها، برای انسان جسم یافت می شود. به همین دلیل است که خدای متعال فرموده است: «و اگر بخواهید که

1. ابراهیم: 34.

2. أي لكي نحصل على عدد وجودات الانسان من السماء الأولى حتى هذا العالم الجسماني، فنحن بحاجة الى أن نقسّم (امتداده من السماء الاولى إلى هذا العالم) على (تجليه) الذي لا بد أن يكون بأفضل صورة، ونعني بالأفضل أن يسمح بترشح النور إلى ما بعده من تجلي وظهور، ولا يكون كذلك الا إذا كان بنحو من الرقة وأقل ما يمكن بنحو يبدو فيه ذلك الامتداد عموداً واحداً متصلاً، رغم أنه في الحقيقة عبارة عن ضم تجلي الى تجلي وظهور إلى ظهور.

نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید)»<sup>۳</sup>. شمارش، ممکن، ولی تعیین تعداد (إحصاء)، ناممکن است، به این دلیل که تعداد وجودهای انسان که نعمت‌های الهی بر آنها افزوده شده، برابر است با امتداد وجود انسان تقسیم بر تجلی‌اش<sup>۴</sup>، و از آنجا که تجلی باید کمترین حد ممکن باشد تا ارتباط و اتصال بین وجودهای انسان برقرار شود و به عبارت دیگر وی یک مجموعه یک‌پارچه و کامل باشد، لذا هر تجلی، نزدیک‌ترین چیز به صفر است.

فالآن، أي رقم تقسمه على صفر ما هو الناتج؟ الناتج ما لا نهاية، والما لا نهاية لا تعد ولا تحصى، ولكن نحن ليس لدينا صفر، بل رقم هو أقرب ما يمكن للصفر، وناتج قسمة أي رقم على أقرب رقم للصفر ما هو؟ الناتج يكون رقماً كبيراً جداً، هو ضمن دائرة الأعداد ولكنه غير قابل للإحصاء، كبير فوق القدرة على الإحصاء.

حال با تقسیم هر عدد بر صفر، چه نتیجه‌ای به دست می‌آید؟ نتیجه، بی‌نهایت است، و بی‌نهایت نه شمرده می‌شود و نه مقدار دارد؛ اما در اینجا صفر نداریم بلکه با عددی سر و کار داریم که نزدیک‌ترین چیز به صفر محسوب می‌شود. نتیجه‌ی تقسیم هر عدد بر نزدیک‌ترین مقدار به صفر چه می‌شود؟ نتیجه، عددی بسیار بزرگ است که هر چند جزو اعداد به شمار می‌رود ولی مقدار (احصاء) ندارد و بالاتر از حد شمارش است.

لأقرب لك الصورة: تصور أنّ هذا الرقم عبارة عن واحد وأمامه عدد من الأصفار تحتاج أنت مليار سنة ضوئية لتحصيلها، فلو كانت نعم الله عشر نعم أو مئة أو ألف فهي تعد وتحصى، وإن قلت لك: عدد لي نعم الله عليك، فمهما عدت لن تصل لمليون بل أشك أنك تستطيع أن تعد ألف نعمة، فكيف إذن يقول تعالى أنها لا تحصى، وكيف يقول مع أنها ممتعة على الإحصاء ولكنها واقعة ضمن المعدود؟

برای این که مطلب را به ذهن شما نزدیک کنم، تصور کن که این عدد عبارت است از یک و جلویش به اندازه‌ی یک میلیارد سال نوری صفر تا بتواند به شماره درآید. اگر نعمت‌های الهی ده یا صد یا هزار مورد بود، قابل شمارش و اندازه‌گیری می‌بود و اگر به شما می‌گفتم: تعداد نعمت‌هایی که خدا به شما داده را شماره کن، هر چه قدر هم نعمت بشماری، تعداد آنها به یک میلیون نعمت نمی‌رسد؛ من گمان نمی‌کنم شما حتی بتوانی هزار نعمت را بشماری؛ بنابراین چگونه است که

۳ - ابراهیم: 34.

۴ - یعنی ما برای این که بر تعداد و شماره وجودهای انسان از آسمان اول تا این عالم جسمانی دست یابیم، باید «امتداد وجود او از آسمان اول تا این عالم» را بر «تجلی او» که الزاماً باید در بهترین صورت باشد، تقسیم کنیم. منظور ما از بهترین صورت این است که اجازه دهد نور به آنچه که از تجلی و ظهور بعد از آن قرار دارد، تراوش کند و این طور نخواهد شد مگر این که به حدی رقیق و کمترین حد ممکن باشد تا در طول آن امتدادی عمودی، یگانه و متصل به وجود آید علی‌رغم این که در حقیقت عبارت است از پیوستن تجلی به تجلی و ظهوری به ظهور (دیگر).

خدای متعال می‌فرماید نمی‌توانید آنها را اندازه‌گیری (تعیین مقدار) نمایید؟ و بر چه اصلی چنین چیزی می‌فرماید؛ در حالی که این نعمت‌ها هر چند فراتر از اندازه‌گیری (تعیین مقدار) است ولی در زمره‌ی معدودات (قابل شمارش‌ها) قرار دارند؟

هذه الأمور والتناقضات تحلها معرفتك أنّ الإنسان له تجليات ووجودات كثيرة كما بينت بحيث إنها تعد ولكن لا يمكن إحصاؤها، فكل نعمة من نعم الله مفاضة على كل هذه التجليات وبالتالي تكون نعمة واحدة كافية لأن تسمى لا تحصى. الآن جسم واحد من هذه الأجسام أو التجليات يكفي ليكون وجوداً ثالثاً ويؤثر كما يؤثر هذا الجسم في هذا العالم الجسماني.

برای حل رفع ابهام و تناقض این مسایل باید شما به این که انسان دارای تجلیات و وجودهای زیادی است شناخت پیدا کنید. همان طور که قبلاً شرح دادم اگر چه این تجلیات قابل شمارش است ولی اندازه‌گیری و تعیین مقدار (احصا) آنها ناممکن است. هر نعمتی از نعمت‌های الهی، بر تمام این تجلیات افاضه شده و لذا فقط یک نعمت هم به تنهایی کافی است تا غیرقابل شمارش بودن نعمت‌ها بر خودمان را متوجه شویم. بنابراین تنها یک جسم از این اجسام و یا تجلیات کافی است تا وجود سومی هم در کنار آن موجود باشد و همان طور که این جسم در این عالم جسمانی تاثیر می‌گذارد، آن جسم سوم نیز تاثیرگذار باشد.

فالآن نعود للحسد: شخص يتمنى مثلاً سيارة شخص آخر، ويتمنى أن تزول منه وتصير عنده، فهذه السيارة وهي تسير في الطريق تنقلب وتتحطم، أليس هذا هو نوع من الحسد؟ لماذا هو حرام ولماذا يعاقب عليه الشخص الحاسد إذا لم يكن هو فعلاً قد قلب السيارة بيديه؟

اکنون به موضوع حسادت بازمی‌گردیم: به عنوان مثال شخصی در آرزوی داشتن خودروی فرد دیگری است و امید دارد که این خودرو از دست آن فرد برود و از آن خود او شود. این خودرو در حال حرکت، در مسیر واژگون می‌شود و تصادف می‌کند. آیا این نوعی از حسادت نیست؟ چرا حسادت حرام است و چرا با این که شخص حسود با دستان خویش خودرو را واژگون نکرده، بر این کارش عقوبت می‌بیند؟

نعم، قلبها بجسمه الثالث أو وجوده الجسماني غير المرئي، ولكنه مؤثر بهذا العالم الجسماني. فهناك مراتب من هذه التجليات التي ذكرتها سابقاً هي غير مرئية، ولكنها تمتلك من الكثافة ما يكفيها لتكون مؤثرة بهذا العالم الجسماني وما فيه، فالله سبحانه امتحن الإنسان بأن جعل له القدرة على التأثير على الغير بهذا التجلي أو الجسم الغير مرئي، وأمره أن لا يفعل الشر بهذه القدرة، فإن فعل الشر يحاسب؛ لأنه فعله بيده وليس الحسد فقط أمراً نفسياً كما يتوهم الناس.

آری فرد حسود با جسم سوم خود یا با وجود جسمانی نامرئی اش که در این عالم جسمانی تاثیرگذار است، خودرو را واژگون ساخته است. این تجلیات دارای مراتب و درجاتی است و قبلاً بیان کردم که غیرمرئی می باشد ولی آن اندازه از تراکم و غلظت را دارا است تا برای اثرگذاری در این عالم جسمانی و آنچه در آن است، کفایت کند. بنابراین خداوند سبحان به وسیله‌ی این تجلی یا جسم نامرئی، قدرت تاثیرگذاری بر دیگران را در انسان قرار داده است و به این صورت او را مورد امتحان و آزمایش قرار می دهد. خدا انسان را امر فرموده که با این قدرت، به شرارت و پلیدی نپردازد. اگر او کار بدی انجام دهد مورد محاسبه و مواخذه قرار می گیرد زیرا او این کار را به دست خودش انجام داده است؛ لذا بر خلاف آنچه مردم گمان می کنند، حسد، صرفاً یک عمل نفسانی نیست.

## الآن وجود المرفوع هو نوع من هذه التجليات والوجودات، فله جسم من هذا النوع.

وجود مرفوع نیز نوعی از این تجلیات و وجودها است و برای او جسمی از همین نوع می باشد.»

## فقلت: هل هذه المراتب كلها دون النقطة المرفوع إليها أم هي أيضاً مرتبة من مراتب الرفع.

من گفتم: آیا این مراتب همگی پایین تر از نقطه‌ی رفع شده است یا این که اینها نیز درجه‌ای از درجات رفع محسوب می شوند؟

**فقال (عليه السلام): (الرفع هو أن لا يكون له جسم مادي كهذا الجسم، ولكنه يبقى له تجل وجسم في مرتبة فوق وجود هذا الجسم المادي، يعني الآن إذا مسكت ورقة بيدك لها أعلى ولها أسفل، افرض أن أعلى نقطة في الورقة هي نفس الإنسان وأسفل نقطة في الورقة هي جسم الإنسان المرئي في هذا العالم الجسماني، وهذه الورقة هي وجود الإنسان، وتخيل أن هناك شرائح متوازية صغيرة جداً وعدداً هائلاً تتكون منها هذه الورقة، هذه الشرائح هي تجليات الإنسان الأخرى غير (المرئية) وغير (النفس) في نهاية السماء الأولى.**

فرمود: «رفع یعنی این که که برای شخص، جسمی مادی همانند این جسم، نداشته باشد ولی برای او، تجلی و جسمی در درجه‌ای بالاتر از وجود این جسم مادی، باقی مانده باشد. یعنی، اگر الآن یک برگه‌ی کاغذ را در دست بگیری، بالا و پایینی دارد؛ فرض کن که بالاترین نقطه‌ی کاغذ همان نفس انسان و پایین ترین نقطه‌ی آن، جسم مرئی او در این عالم جسمانی باشد و این برگه‌ی کاغذ هم به مثابه وجود انسان است. چنین تصور کن که این برگه به تعداد بسیار زیادی از قطعه‌ی موازی خیلی کوچک تقسیم شده است. این قطعات عبارتند از دیگر تجلیات «غیرمرئی» و «غیر

نفسانی « انسان تا انتهای آسمان اول.

الآن، الرفع هو عبارة عن إلغاء وجود الإنسان في أسفل الصفحة يعني تجعله متجلياً إلى فوق الأسفل بسنتمتر مثلاً، ومن هذا السنتمتر إلى أسفل الصفحة لا وجود له، تلغي وجوده في هذه المرتبة، هذا مثال ضربته لك لتتوضح لك الصورة أكثر) (5).

5. قال الشيخ ناظم العقيلي: (ليس هناك رأياً واحداً ثابتاً حول طبيعة حياة الامام المهدي (عليه السلام)، وحسب اطلاعي أنّ أول من تعرض لهذا الموضوع بالتفصيل هو الشهيد السيد محمد صادق الصدر في " موسوعة الامام المهدي (عليه السلام) " الجزء الثاني المسمى بـ [تاريخ الغيبة الكبرى]، حيث طرح اطروحتين لطبيعة حياة الامام المهدي (عليه السلام) أحدها اطروحة [خفاء الشخص] والثانية اطروحة [خفاء العنوان]، وقد رجح الشهيد الصدر واختار اطروحة [خفاء العنوان] بمبررات قابلة للنقاش من أكثر من وجه، بل هي معارضة أيضاً بأخبار وروايات أخرى . وما يهمني الآن هو التعرض الى اطروحة [خفاء الشخص] ، وما هي ، وهل تعني الرفع أم لا ؟ وقد ذكر الشهيد الصدر (رحمه الله) بأنها الاطروحة التقليدية المتعارفة المركوزة في ذهن عدد من الناس وتدل عليها ظواهر بعض الأدلة الروائية.

وتتلخص هذه الاطروحة بأن الامام المهدي (عليه السلام) غائب. باختفاء جسده عن الناس بشكل اعجازي، بحيث لا يراه ولا يسمعه أو يحس به أحد من الناس وإن وجد بينهم ..، وهي في قبال اطروحة [خفاء العنوان] التي تعني أنه يرى جسمه ويسمع صوته ويعيش بشكل طبيعي بين الناس .. ولكن لا يعرفونه بأنه الامام المهدي (عليه السلام).

وأذكر الآن تلخيص ما ذكره الشهيد الصدر عن اطروحة خفاء الشخص وسنعرف بعدها أنها تعني أنه مرفوع لا موجود على الارض كوجود سائر الناس، قال: (وهي الأطروحة التقليدية المتعارفة المركوزة في ذهن عدد من الناس ، وتدل عليه ظواهر بعض الأدلة على ما سنسمع، وهي أن المهدي (عليه السلام) يختفي جسمه عن الأنظار، فهو يرى الناس ولا يرونه، وبالرغم من أنه قد يكون موجوداً في مكان إلا أنه يُرى المكان خالياً منه.

..... يتبرهن لدينا بوضوح كيف ولماذا تعلق الغرض الإلهي بحفظه وصيانته ، كما تعلق بطول عمره. فإذا كانت صيانته منحصرة باختفاء شخصه لزم على الله عز وجل تنفيذ هذه المعجزة وفاء بغرضه الكبير.

وتضيف هذه الأطروحة الأولى، قائلة: بأن هذا الاحتجاب قد يزول أحياناً عندما توجد مصلحة في زواله، كما لو أراد المهدي (عليه السلام) أن يقابل شخصاً من البشر لأجل أن يقضي له حاجة أو يوجه له توجيهاً أو ينذر إنذاراً، فإن المقابلة تتوقف على رؤيته، ولا تتم مع الاختفاء. ويكون مقدار ظهوره للناس محدوداً بحدود المصلحة، فإن اقتضت أن يظهر للناس ظهوراً تاماً لكل رائي تحقق ذلك، واستمرت الرؤية بمقدار أداء غرضه من المقابلة. ثم يحتجب فجأة فلا يراه أحد، بالرغم من أنه لم يغادر المكان الذي كان فيه. وإذا اقتضت ظهوره لشخص دون شخص تعين ذلك أيضاً، إذ قد يكون انكشافه للآخرين خطراً عليه .

وعلى ذلك تحمل كل أخبار مشاهدة المهدي (عليه السلام) خلال غيبته، حتى ما كان خلال الغيبة الصغرى، وخاصة فيما سمعناه في تاريخ الغيبة الصغرى بأن المهدي (عليه السلام) ظهر لعنه جعفر الكذاب مرتين، ثم اختفى من دون أن يعلم أين ذهب، فإنه يعطي أن الاختفاء كان على شكل هذه الأطروحة. وأما أخبار المشاهدة خلال الغيبة الكبرى، فبعضها ظاهر في الدلالة على ذلك، بل منها ما هو صريح به (... تاريخ الغيبة الكبرى: ص 35 – 37 ، دار الفارئ، بيروت – لبنان، الطبعة الاولى 1428 هـ .

ومع أن الشهيد الصدر حاول أن يعطي تفسيراً لخفاء شخص الامام المهدي (عليه السلام) في غيبته على هذه الاطروحة، إلا أنه بعيد وخصوصاً بعد أن سمعنا تفصيل السيد أحمد الحسن (عليه السلام) عن ماهية الرفع وكيفيته، فهو أمر مقبول جداً وليس كما يتصوره البعض.

فقد بين الشهيد الصدر (رحمه الله) أن خفاء شخص الامام المهدي (عليه السلام) عن الانظار إما أن يكون من خلال التصرف في [الرئي] أو من خلال التصرف في [المرئي].

حال، رفع عبارت است از محو و حذف وجود انسان در پایین صفحه یعنی مثلاً یک سانتی متر بالاتر از پایین‌ترین نقطه تجلی و ظهوری که او در این صفحه‌ی کاغذ دارد. از این یک سانتی متر به پایین صفحه، او فاقد وجود است و وجود او در این مرتبه، محو و حذف می‌شود»<sup>۶</sup>.

۶ - شیخ ناظم العقیلی می‌گوید: نظر ثابت شده و یگانه‌ای درباره‌ی کیفیت زندگی حضرت مهدی (علیه السلام) وجود ندارد. تا آنجا که من اطلاع دارم اولین کسی که به این موضوع پرداخته، شهید سید محمد محمد صادق صدر است که در فصل دوم کتاب «موسوعه‌ی (دایرة المعارف) حضرت مهدی (علیه السلام)» به نام «تاریخ غیبت کبری» این قضیه را مطرح نموده است. وی در آنجا دو نظریه برای ماهیت زندگی حضرت مهدی (علیه السلام) مطرح نموده که یکی نظریه‌ی «پنهان شدن جسم و دیگری نظریه «پنهان شدن شخصیت و عنوان» می‌باشد. شهید صدر با استناد به توجیهاتی که نه تنها از چندین منظر مختلف قابل بحث و مجادله است بلکه با برخی اخبار و روایات نیز در تعارض می‌باشد، نظریه‌ی «پنهان شدن شخصیت و عنوان» را ترجیح داده و برگزیده است.

آنچه که اینجا برای من اهمیت دارد، پرداختن به نظریه‌ی «پنهان شدن جسم» است و این که این نظریه چیست و آیا به معنای رفع می‌باشد یا خیر؟

شهید صدر رحمت الله بیان داشته که این، نظریه‌ی مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم مستحکم شده و ظاهر برخی از ادله‌ی روائی نیز بر آن دلالت دارد.

خلاصه‌ی نظریه چنین است که حضرت مهدی (علیه السلام) با پنهان شدن جسمش از مردم به طرز معجزه آسایی، غایب گشته است به طوری که هیچ کس از مردم نه او را می‌بیند، نه صدای او را می‌شنود و نه وجود او را احساس می‌کند حتی اگر آن حضرت در بین آنها باشد .... این نظریه در مقابل فرضیه‌ی «پنهان شدن شخصیت و عنوان» مطرح شده که می‌گوید جسم حضرت دیده می‌شود و صدای او شنیده می‌گردد و حضرت به طور طبیعی بین مردم زندگانی می‌کند .... ولی آنها پی نمی‌برند که او حضرت مهدی (علیه السلام) است.

اکنون خلاصه‌ای از آنچه که شهید صدر درباره‌ی نظریه‌ی پنهان شدن جسم بیان داشته را بیان می‌دارم و در ادامه در می‌یابیم که مراد این نظریه آن است که حضرت، مرفوع بوده و موجودیت ایشان بر روی زمین، همچون سایر مردم نیست. وی می‌گوید: «این، نظریه‌ی مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم فرو رفته و ظاهر برخی از ادله‌ی روائی نیز بر آن دلالت می‌کند؛ و عبارت است از این که جسم حضرت از دیده‌ها پنهان است و او مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند، و در عین حال که گاهی حضرت در یک مکان حضور دارد، ولی آن مکان از او خالی دیده می‌شود».

.... به روشنی چگونگی و هدف نگهداری و حفظ آن حضرت از روی دلیل برای ما اثبات شده است و علت این صیانت و طول عمر حضرت با اراده‌ی پروردگار، برای ما روشن و واضح است. در صورتی که حفظ آن حضرت منحصر در اختفای شخص و جسم وی باشد، بر خداوند متعال انجام این معجزه، به جهت تحقق هدف بزرگتر لازم است.

بر این نظریه گفتاری دیگر افزوده می‌شود مبنی بر این که این غیبت نیز گاهی به سبب مصلحتی برطرف می‌گردد. مانند این که اگر حضرت مهدی (علیه السلام) بخواهد با کسی رو در رو شود تا نیازی را از او برآورد و یا او را راهنمایی کند و یا به نحوی بیم دهد. لازمه‌ی این رویارویی، رؤیت آن حضرت است که در صورت پنهان بودن ایشان انجام‌پذیر نیست و میزان ظهور حضرت محدود به مقدار مصلحت است. پس اگر مصلحت اقتضا کرد که آن حضرت به طور کلی برای هر بیننده‌ای آشکار شود، ایشان ظاهر خواهد شد و دیدار تا برآورده شدن نیاز ادامه خواهد داشت و سپس به طور ناگهانی حضرت ناپدید گشته و دیگر کسی او را نمی‌بیند، در عین حال که از آن مکانی که در آن بود، دور نمی‌شود. و هر گاه مصلحت ایجاب کند که حضرت برای یک شخص خاصی ظاهر شود و از دیگران پنهان باشد، این گونه ظاهر می‌گردد؛ زیرا گاهی آشکار بودن ایشان برای دیگران موجب خطر برای آن حضرت است.

تمام اخباری که در زمینه‌ی مشاهده‌ی آن حضرت در دوران غیبت نقل شده است حتی دیدارهای دوران



**فقلت: هل أن أقصى نقطة للمرفوع هو السماء الأولى، أي يرفع وهو ما زال في هذا العالم، أم يمكن أن يتعداه للأعلى؟**

من گفتم: آیا دورترین نقطه برای مرفوع، آسمان اول است یعنی وی در حالی که همچنان در این عالم است، به بالا برده می‌شود؟ یا این که می‌تواند از آن نیز گذر کند و بالاتر برود؟

**فقال (عليه السلام): (أكيد أنه يتعدى بحسب مقامه، أنا تكلمت لك عن الإنسان بأدنى وجوده فتكون نفسه في أسفل السماء الأولى، ولكن من يرتقي يرتقي فيكون له حظه الذي ارتقى له بفضل الله، وعندها تكون أعلى صفحة وجوده هو أعلى مقام وصل له).**

ایشان فرمود: «قطعاً وی بر حسب مقام و مرتبه‌اش از آن می‌گذرد و فراتر می‌رود. من برای شما درباره‌ی انسانی با پایین‌ترین وجود که نفسش در پایین آسمان اول است سخن گفتم؛ ولی کسی که ترقی می‌کند، به اندازه‌ی بهره‌ای که فضل الهی در اختیارش قرار می‌دهد، اوج می‌گیرد و آن گاه بالاترین نقطه‌ی صفحه‌ی وجودش همان بالاترین مقامی است که به آن دست یافته است».

**فقلت: وهل يرتقي بنفسه أيضاً فتكون النفس قد تجاوزت عالمها، أم يرتقي بشيء آخر، بمعنى أن عالم الأنفس هو دون السماء الأولى فبماذا يرتقي إلى ما فوق السماء الأولى.**

گفتم: آیا او همچنان با تکیه بر خودش ترقی می‌کند، به گونه‌ای که نفس از عالم خودش هم می‌گذرد؟ یا با چیز دیگری ارتقاء می‌یابد؛ به این معنا که از آنجا که عالم انفس مادون آسمان اول است، با چه وسیله‌ای وی به مافوق آسمان اول صعود می‌کند؟

**فقال (عليه السلام): (عالم الأنفس ليس دون السماء الأولى، بل هو في أسفلها، نهايتها، هذا هو ما لكل فيه حظ، أما فوق هذا فبحسب سعي الإنسان، والإنسان كلما يرتقي يتغير حاله، أنت تريد أن تفهم الفرق بين النفس والروح، هناك كتاب كتبتة قبل فترة في مسألة الروح، إن شاء الله سأحاول نشره، فهذا الأمر يحتاج كلاماً كثيراً).**

ایشان فرمود: «عالم انفس نه تنها پایین‌تر از آسمان اول است بلکه در پایین‌ترین نقطه و در نهایت آن جای دارد. این همان چیزی است که همه از آن نصیب و بهره‌ای دارند، ولی بالاتر از آن، بر حسب سعی و تلاش انسان حاصل می‌شود. هر چه انسان بیشتر ارتقاء یابد، حالش تغییر می‌کند. شما می‌خواهی تفاوت بین نفس و روح را متوجه شوی! مدتی پیش کتابی درباره‌ی روح نوشته‌ام که ان شاء الله درصدد انتشار آن هستم. این موضوع به گفت و گوی زیادی نیاز دارد».

. قال الشيخ ناظم العقيلي: (ليس هناك رأياً واحداً ثابتاً حول طبيعة حياة الامام المهدي (عليه السلام)، وحسب اطلاعي أن أول من تعرض لهذا الموضوع بالتفصيل هو الشهيد السيد محمد صادق الصدر في " موسوعة الامام المهدي (عليه السلام) " الجزء الثاني المسمى بـ [تاريخ الغيبة الكبرى]، حيث طرح اطروحتين لطبيعة حياة الامام المهدي (عليه السلام) أحدها اطروحة [خفاء الشخص] والثانية اطروحة [خفاء العنوان]، وقد رجح الشهيد الصدر واختار اطروحة [خفاء العنوان] بمبررات قابلة للنقاش من أكثر من وجه، بل هي معارضة أيضاً بأخبار وروايات أخرى .

- شيخ ناظم العقيلي می گوید: نظر ثابت شده و یگانه‌ای درباره‌ی کیفیت زندگی حضرت مهدی (عليه السلام) وجود ندارد. تا آنجا که من اطلاع دارم اولین کسی که به این موضوع پرداخته، شهید سید محمد صادق صدر است که در فصل دوم کتاب «موسوعه‌ی (دايرة المعارف) حضرت مهدی (عليه السلام)» به نام «تاریخ غیبت کبری» این قضیه را مطرح نموده است. وی در آنجا دو نظریه برای ماهیت زندگی حضرت مهدی (عليه السلام) مطرح نموده که یکی نظریه‌ی «پنهان شدن جسم و دیگری نظریه «پنهان شدن شخصیت و عنوان» می‌باشد. شهید صدر با استناد به توجیهاتی که نه تنها از چندین منظر مختلف قابل بحث و مجادله است بلکه با برخی اخبار و روایات نیز در تعارض می‌باشد، نظریه‌ی «پنهان شدن شخصیت و عنوان» را ترجیح داده و برگزیده است.

وما يهمني الآن هو التعرض الى اطروحة [خفاء الشخص] ، وما هي ، وهل تعني الرفع أم لا ؟  
آنچه که اینجا برای من اهمیت دارد، پرداختن به نظریه‌ی «پنهان شدن جسم» است و این که این نظریه چیست و آیا به معنای رفع می‌باشد یا خیر؟

وقد ذكر الشهيد الصدر (رحمه الله) بأنها الاطروحة التقليدية المتعارفة المركوزة في ذهن عدد من الناس وتدل عليها ظواهر بعض الادلة الروائية.

شهید صدر رحمت الله بیان داشته که این، نظریه‌ی مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم مستحکم شده و ظاهر برخی از ادله‌ی روائی نیز بر آن دلالت دارد.

وتتلخص هذه الاطروحة بأن الامام المهدي (عليه السلام) غائب باختفاء جسده عن الناس بشكل اعجازي، بحيث لا يراه ولا يسمعه أو يحس به أحد من الناس وإن وجد بينهم ..، وهي في قبال اطروحة [خفاء العنوان] التي

تعني أنه يرى جسمه ويسمع صوته ويعيش بشكل طبيعي بين الناس .. ولكن لا يعرفونه بأنه الامام المهدي (عليه السلام).

خلاصه‌ی نظریه چنین است که حضرت مهدی (علیه السلام) با پنهان شدن جسمش از مردم به طرز معجزه آسایی، غایب گشته است به طوری که هیچ کس از مردم نه او را می‌بیند، نه صدای او را می‌شنود و نه وجود او را احساس می‌کند حتی اگر آن حضرت در بین آنها باشد .... این نظریه در مقابل فرضیه‌ی «پنهان شدن شخصیت و عنوان» مطرح شده که می‌گوید جسم حضرت دیده می‌شود و صدای او شنیده می‌گردد و حضرت به طور طبیعی بین مردم زندگانی می‌کند .... ولی آنها پی نمی‌برند که او حضرت مهدی (علیه السلام) است.

وأذكر الآن تلخيص ما ذكره الشهيد الصدر عن أطروحة خفاء الشخص وسنعرف بعدها أنها تعني أنه مرفوع لا موجود على الأرض كوجود سائر الناس، قال: (وهي الأطروحة التقليدية المتعارفة المركوزة في ذهن عدد من الناس، وتدل عليه ظواهر بعض الأدلة على ما سنسمع، وهي أن المهدي (عليه السلام) يختفي جسمه عن الأنظار، فهو يرى الناس ولا يرونه، وبالرغم من أنه قد يكون موجوداً في مكان إلا أنه يرى المكان خالياً منه. اکنون خلاصه‌ای از آنچه که شهید صدر درباره‌ی نظریه‌ی پنهان شدن جسم بیان داشته را بیان می‌دارم و در ادامه در می‌یابیم که مراد این نظریه آن است که حضرت، مرفوع بوده و موجودیت ایشان بر روی زمین، همچون سایر مردم نیست. وی می‌گوید: «این، نظریه‌ی مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم فرو رفته و ظاهر برخی از ادله‌ی روانی نیز بر آن دلالت می‌کند؛ و عبارت است از این که جسم حضرت از دیده‌ها پنهان است و او مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند، و در عین حال که گاهی حضرت در یک مکان حضور دارد، ولی آن مکان از او خالی دیده می‌شود».

..... يتبرهن لدينا بوضوح كيف ولماذا تعلق الغرض الإلهي بحفظه وصيانتته، كما تعلق بطول عمره. فإذا كانت صيانتته منحصرة باختفاء شخصه لزم على الله عز وجل تنفيذ هذه المعجزة وفاء بغرضه الكبير.

.... به روشنی چگونگی و هدف نگهداری و حفظ آن حضرت از روی دلیل برای ما اثبات شده است و علت این صیانت و طول عمر حضرت با اراده‌ی پروردگار، برای ما روشن و واضح است. در صورتی که حفظ آن حضرت منحصر در اختفای شخص و جسم وی باشد، بر خداوند متعال انجام این معجزه، به جهت تحقق هدف بزرگتر لازم است.

وتضيف هذه الأطروحة الأولى، قائلة: بأن هذا الاحتجاب قد يزول أحياناً عندما توجد مصلحة في زواله، كما لو أراد المهدي (عليه السلام) أن يقابل شخصاً من البشر لأجل أن يقضي له حاجة أو يوجه له توجيهاً أو ينذره إنذاراً، فإن المقابلة تتوقف على رؤيته، ولا تتم مع الاختفاء. ويكون مقدار ظهوره للناس محدوداً بحدود المصلحة، فإن اقتضت أن يظهر للناس ظهوراً تاماً لكل رائي تحقق ذلك، واستمرت الرؤية بمقدار أداء غرضه من المقابلة. ثم يحتجب فجأة فلا يراه أحد، بالرغم من أنه لم يغادر المكان الذي كان فيه. وإذا اقتضت ظهوره لشخص دون شخص تعين ذلك أيضاً، إذ قد يكون انكشافه للآخرين خطراً عليه .

بر این نظریه گفتاری دیگر افزوده می‌شود مبنی بر این که این غیبت نیز گاهی به سبب مصلحتی برطرف می‌گردد. مانند این که اگر حضرت مهدی (علیه السلام) بخواهد با کسی رو در رو شود تا نیازی را از او برآورد و یا او را راهنمایی کند و یا به نحوی بیم دهد. لازمه‌ی این رویارویی، رؤیت آن حضرت است که در صورت پنهان بودن ایشان انجام‌پذیر نیست و میزان ظهور حضرت محدود به مقدار مصلحت است. پس اگر مصلحت اقتضا کرد که آن حضرت به طور کلی برای هر بیننده‌ای آشکار شود، ایشان ظاهر خواهد شد و دیدار تا برآورده شدن نیاز ادامه خواهد داشت و سپس به طور ناگهانی حضرت ناپدید گشته و دیگر کسی او را نمی‌بیند، در عین حال که از آن مکانی که در آن بود، دور نمی‌شود. و هر گاه مصلحت ایجاب کند که حضرت برای یک شخص خاصی ظاهر شود و از دیگران پنهان باشد، این گونه ظاهر می‌گردد؛ زیرا گاهی آشکار بودن ایشان برای دیگران موجب خطر برای آن حضرت است.

وعلی ذلك تحمل كل أخبار مشاهدة المهدي (عليه السلام) خلال غيبته، حتى ما كان خلال الغيبة الصغرى، وخاصة فيما سمعناه في تاريخ الغيبة الصغرى بأن المهدي (عليه السلام) ظهر لعمه جعفر الكذاب مرتين، ثم اختفى من دون أن يعلم أين ذهب، فأنه يعطي أن الاختفاء كان على شكل هذه الأطروحة. وأما أخبار المشاهدة خلال الغيبة الكبرى، فبعضها ظاهر في الدلالة على ذلك، بل منها ما هو صريح به (... تاريخ الغيبة الكبرى: ص 35 - 37، دار القارئ، بيروت - لبنان، الطبعة الأولى 1428 هـ).

تمام اخباری که در زمینه‌ی مشاهده‌ی آن حضرت در دوران غیبت نقل شده است حتی دیدارهای دوران غیبت صغری، به همین معنی است، به خصوص آنچه که از دوران غیبت صغری شنیدیم (ذکر شده) که حضرت دو بار برای عموی خود جعفر کذاب ظاهر گشت و بدون این که معلوم شود به کجا تشریف برده است، غایب گشت. این داستان چنین می‌فهماند که غیبت و اختفا به این صورت بوده است. و اما اخبار مشاهده در دوران غیبت کبری، برخی از آنها به ظاهر و برخی دیگر به صراحت، دلالت بر این گونه اختفا دارند...» (تاریخ غیبت کبری: صفحه‌ی ۳۵ تا ۳۷، دار القری، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ.ق)

ومع أن الشهيد الصدر حاول أن يعطي تفسيراً لخباء شخص الامام المهدي (عليه السلام) في غيبته على هذه الاطروحة، إلا أنه بعيد وخصوصاً بعد أن سمعنا تفصيل السيد أحمد الحسن (عليه السلام) عن ماهية الرفع وكيفيته، فهو أمر مقبول جداً وليس كما يتصوره البعض.

اگر چه شهید صدر کوشیده است که بر پایه‌ی این نظریه، تفسیری درباره‌ی پنهان شدن جسم حضرت مهدی (عليه السلام) در دوران غیبت به دست آورد ولی این تفسیر دور از ذهن است؛ به ویژه با توجه به آنچه که به تفصیل از سید احمد الحسن (عليه السلام) در خصوص ماهیت و کیفیت رفع شنیدیم؛ زیرا به این ترتیب، این یک واقعیت کاملاً مقبولی بوده و آن گونه که برخی تصور کرده‌اند نیست.

فقد بين الشهيد الصدر (رحمه الله) أن خفاء شخص الامام المهدي (عليه السلام) عن الاظهار إما أن يكون من خلال التصرف في [الراني] أو من خلال التصرف في [المرئي].

شهید صدر رحمت الله بیان داشته که پنهان شدن جسم حضرت مهدی (عليه السلام) از دیده‌ها، یا از طریق تصرف در بیننده است و یا به واسطه‌ی تصرف در دیده شده.

وقال عن التصرف في الراني: (فتصرفها في الراني هو جعله بنحو يعجز عن إدراك الواقع الذي أمامه، فيرى المكان خالياً عن الإمام المهدي (عليه السلام) مع أنه موجود فيه بالفعل ...) تاريخ ما بعد الظهور : ص 47.

ایشان درباره‌ی تصرف در بیننده می‌گوید: «تصرف در بیننده به این صورت است که او را از دیدن چیزی که در جلوی او است ناتوان کند و مکان را تهی از امام ببیند، با وجود این که امام (عليه السلام) روبروی او باشد ...» (تاریخ ما بعد ظهور: صفحه ۴۷).

وقال عن التصرف في المرئي: (وأما تصرف المعجزة في المرئي أي الواقع الموضوعي القابل للرؤية، فأوضح طريق لذلك هو أن تحول المعجزة دون وصول الصورة النورية الصادرة عن جسم المهدي (عليه السلام) أو ذبذباته الصوتية، وغير ذلك مما تتقبله الحواس الخمس ... تحول دون وصولها إلى الراني أو السامع. ومعه يكون الفرد عاجزاً أيضاً عن الإحساس بالواقع الموضوعي الذي أمامه) نفس المصدر السابق.

ایشان در خصوص تصرف در دیده شده می‌گوید: «و اما تصرف معجزه در دیده شده و چیزی که قابل دیدار است، واضح‌ترین راهش این است که معجزه میان رسیدن صورت نوری (تصویر) صادر شده از جسم حضرت مهدی (عليه السلام) یا امواج صوتی او و غیر اینها از آنچه که حواس پنج‌گانه دریافت می‌کنند حائل

شود .... و اجازه ندهند که به بیننده یا شنونده برسند؛ به این ترتیب این شخص از ادراک واقعیتی که پیش روی او قرار دارد، عاجز می‌ماند» (تاریخ مابعد ظهور).

وحسب ما بينه السيد أحمد الحسن ع عن موضوع [الرفع]، يتضح أن اختفاء شخص الامام المهدي ع يكون من خلال التصرف في [المرئي] لا في [الرأى]، وقد يكون أحياناً في الرأى، ولكن بنحو يختلف عن تفسير الشهيد الصدر (رحمه الله)، أو قل أنه نفس التفسير إلا أن الشهيد الصدر لم يبين كيف لا تصل الصورة النورية الصادرة عن جسم الامام المهدي ع أوذبذبات صوته الى حواس الناس، واكتفى بنسبة ذلك الى الاعجاز فقط.

طبق آنچه که سید احمد الحسن (علیه السلام) در باب «رفع» بیان نمودند، روشن می‌گردد که اختفای جسم حضرت مهدی (علیه السلام) از طریق تصرف در «دیده شده» است و نه تصرف در «بیننده» و گاهی اوقات این کار از طریق تصرف در بیننده صورت می‌گیرد؛ البته به صورتی متفاوت با تفسیر شهید صدر رحمت الله یا می‌توان گفت این کار طبق همان تفسیر شهید صدر است با این تفاوت که شهید صدر مشخص نکرده که نرسیدن صورت نوری (تصویر) صادر شده از جسم حضرت مهدی (علیه السلام) یا امواج صوتی او به حواس مردم به چه صورت است و وی فقط به نسبت دادن این فرایند به معجزه بسنده کرده است.

والتجأ الشهيد الصدر (رحمه الله) الى القول بالاعجاز المتعارف، لأن كل جسم مادي كثيف كالانسان، لابد أن يكون خاضعاً لقوانين المادة، من حيث رؤيته وسماع صوته والاحساس به وما شابه، فلا يتحرر من هذه القوانين إلا ان يفارق جسده كثافته المادية التي تستلزم رؤيته وسماع صوته والاحساس به ... الخ.

شهید صدر (رحمت الله) قائل به اعجاز متعارف است و به این عقیده پناه آورده است زیرا هر جسم مادی چگالی (مانند انسان) ناگزیر باید از جهت دیده شدن، شنیده شدن صدا، احساس شدن و مانند آن تابع قوانین مادی باشد. او از این قوانین رهایی نمی‌یابد مگر این که از جسم مادی و از چگالی‌اش که دیده شدن، شنیده شدن صدا و احساس شدن او و ... را موجب است، منفصل گردد.

وعند التحقيق والتأمل، لا يوجد فرق بين الاعجاز الذي قال به الشهيد الصدر في هذه الاطروحة، وبين [الرفع] حسب ما بينه السيد أحمد الحسن ع، لأن الاعجاز في منع وصول صورة جسم الامام المهدي ع وذبذبات صوته .. الى حواس الناس، أقرب ما يمكن تصوره هو أن يرتقي جسمه عن الكثافة المادية المستلزما لذلك، أو كما يعبر السيد أحمد الحسن: أن يرفع إلى أحد تجلياته فوق مستوى الماديات وقوانينها، فهو له وجود في الدنيا ولكنه ليس كوجود الناس المادي الصرف، ومتى ما أراد أن يلتقي بشخص ما تعود الى جسمه ماديته الكثيفة فتجري عليه قوانين المادة من رؤية جسمه وسماع صوته .. الخ.

با بررسی و تأمل مشخص می‌شود که بین اعجازی که شهید صدر در این نظریه مطرح می‌کند، و بین «رفع» بیان شده توسط سید احمد الحسن ع تفاوتی وجود ندارد زیرا نزدیکترین تصویری که می‌توان از معجزه در جلوگیری از رسیدن تصویر جسم و امواج صوتی و .... از حضرت مهدی ع به حواس (پنج‌گانه‌ی) مردم در ذهن خلق کرد این است که جسم حضرت از چگالی مادی‌ای که به همراه دارد، ارتقاء می‌یابد؛ یا همان طور که سید احمد الحسن ع تعبیر فرموده است: جسم ایشان به یکی از تجلیات خود که مافوق سطح مادیات و قوانین مادی است ارتقاء یابد (که در این حالت) او در دنیا موجودیتی دارد ولی نه مانند وجود صرفاً مادی مردم. هنگامی که وی بخواهد با شخصی روبه‌رو شود، به جسم مادی چگال خود بر می‌گردد و قوانین ماده، اعم از مشاهده شدن جسمش و شنیده شدن صدایش و .... جاری و برقرار می‌گردد.

وإلا كيف يكون الانسان موجوداً بوجوده المادي الكثيف وواقعاً تحت قوانين المادة ، ولا تجري عليه تلك القوانين ؟!

در غیر این صورت چه طور ممکن است که این قوانین بر انسانی که با وجود مادی چگال خود، موجودیت دارد و واقعاً تحت تاثیر قوانین مادی است، اثرگذار نباشد؟!

فحتى الاعجاز لابد أن يكون بقانون تكويني، قال تعالى: {إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ} القمر: 49، {وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ} الحجر: 21، {... وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا} الفرقان: 2، {... قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا} الطلاق: 3.

حتى معجزه هم باید بر اساس قوانین تکوینی صورت بگیرد. خدای متعال می‌فرماید: «(ما هر چیز را به اندازه آفریده‌ایم)» (قمر: ۴۹) ، «(هر چه هست خزاین آن نزد ما است و ما جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم)» (حجر: ۲۱) ، «(و هر چیز را بیافریده و آن را به اندازه آفریده است)» (فرقان: ۲) ، «(خدا هر چیز را اندازه‌ای قرار داده است)» (طلاق: ۳).

فحتى نار إبراهيم ع عندما أراد الله أن ينقذه منها لم يكن ذلك بدون قانون تكويني وإن كنا لا نعلمه ، قال تعالى: {قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ} الأنبياء: 69. [كُونِي]، أي إن الله جل جلاله غير تكوينها من نار الی برد، ولم تبق نار مع عدم احراقها، أو أنه تعالى سلبها تكوينها المستلزم للاحراق، المهم أنه تعالى كونها أو حولها الی شيء آخر غير النار الحارقة.

حتى هنگامی که خداوند اراده فرمود که ابراهیم ع را از آتش نجات دهد، این کار خارج از چهارچوب قوانین تکوینی صورت نگرفت و گر نه ما از آن چیزی سر در نمی‌آوردیم. خدای متعال می‌فرماید: «(گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش)» (انبیاء: ۶۹). «کُونِي» یعنی خداوند جل جلاله هستی و خلقت آن را از آتش به خنکی تغییر داد و آتشی بدون خاصیت سوزندگی بر جای ماند؛ یا خدای متعال آن خلقتی که مستلزم سوزاندن آتش بود را از آن سلب نمود. به هر حال آنچه که اهمیت دارد این است که خدای تعالی آن را به چیزی غیر از آتش سوزاننده تغییر داد یا هستی بخشید.

فهنا [الجسد المادي] إذا أراد له الله تعالى أن يتحرر عن قوانين المادة الظاهرية، لابد أن يتغير تكوينه إلى تكوين لا سلطة لقوانين المادة عليه، كأن يرتفع الی وجود مفارق للمادة وكثافتها .. وهذا الفهم موافق للقرآن والتقدير والقوانين، حيث إنه لا يتم تعطيل الضوء عن نقل الصورة، ولا الهواء أو الفضاء عن نقل الصوت، ولا حواس اللمس عن اللمس، وكذلك يحتفظ للجسد أو للوجود باتسجامة مع قوانين الله، فهو تجري عليه قوانين المادة إن كان ماديا كثيفا، ولا تجري عليه تلك القوانين إن تخرى عن كثافته وارتقى الی وجود آخر له قوانين خاصة تختلف عن قوانين المادة.

در مورد «جسم مادی» اگر خدا بخواهد این جسم را از قوانین ظاهری مادی رها سازد، باید هستی آن را به هستی‌ای که قوانین مادی بر آن اثری نداشته باشد، تغییر دهد؛ گویی آن را به موجودیتی که از ماده و چگالی آن جدا می‌شود ارتقاء می‌دهد .... این دریافت، با قرآن و مقیاس‌ها و قوانین همخوانی دارد زیرا طبق آن، نور از انتقال تصویر، هوا یا فضا از انتقال صوت و حس لامسه از لمس کردن برکنار نمی‌ماند و به این ترتیب هماهنگی جسم یا وجود انسان، با قوانین الهی حفظ می‌شود. اگر جسم، مادی چگال باشد قوانین مادی بر او صدق می‌کند و اگر از چگالی خود خالی شود و به وجود دیگری که دارای قوانین ویژه‌ای متفاوت با قوانین مادی است، ارتقاء یابد، این قوانین بر او جاری نخواهد بود.

والقصص كثيرة التي تروي لنا عن رؤية الامام المهدي ع واختفائه المفاجئ ... إذن أين ذهب إذا كان ما زال بوجوده المادي الكثيف !!؟

ما در داستان های بسیاری، درباره‌ی رؤیت حضرت مهدی ع و اختفای ناگهانی آن حضرت مطالبی شنیده‌ایم .... بنابراین اگر آن حضرت با وجود مادی چگالش حضور داشته، پس ناگهان به کجا رفته (غیب شده) است!!؟

وربما هذا البيان يفسر لنا كثير من الكرامات والمعجزات التي حصلت للرسول محمد ص وللائمة الطاهرين عليهم السلام أو لبعض الأولياء، كحجبهم عن أنظار الناس أو حتى طي الارض لهم وما شابه ذلك. والفرق أن هذه الحالة تكون طارئة معهم .. وأما مع الامام المهدي ع بعد رفعه فتكون هي الحالة الدائمة .. ولكن يطرأ

عليها الوجود المادي الكثيف كلما أراد الامام المهدي ع أن يلتقي بشخص أو يؤدي تكليفاً أو عملاً معيناً يتطلب ذلك.

چه بسا این تعبیر، بسیاری از کرامات و معجزاتی که برای پیامبر خدا حضرت محمد ص و ائمه اطهار ع یا برخی اولیاء رخ داده، مانند پنهان شدن از انظار عمومی، یا حتی طی الارض و مانند آن را تفسیر نماید؛ با این تفاوت که این حالت برای آنها حالتی غیرعادی و ناگهانی محسوب می‌شود .... ولی پس از رفع شدن حضرت مهدی ع، برای آن حضرت حالتی همیشگی و دائمی به شمار می‌رود .... ولی هر بار که امام مهدی ع اراده فرماید که شخصی را ملاقات نماید یا تکلیفی را به او محول نماید یا عمل معینی را از او طلب نماید، با وجود مادی متراکمش به سوی او می‌آید.

وعمدة دلیل الشهید الصدر (رحمه الله) في ترجیح اطروحة [خفاء العنوان] علی اطروحة [خفاء الشخص]، هو أن اطروحة خفاء الشخص متوقفة علی حصول الاعجاز الدائم في اختفاء شخص الامام المهدي ع وظهوره ، وهذا – كما يقول – لا ينسجم مع قانون الاعجاز العام الذي يجب أن يكون وفق مصالح وضوابط معينة لا أنه يكون علی أي حال وفي أي مناسبة.

عمده‌ترین دلیل شهید صدر (ره) در ترجیح دادن نظریه‌ی «پنهان شدن شخصیت و عنوان» بر تئوری «پنهان شدن جسم» این است که نظریه‌ی پنهان شدن جسم منوط بر حصول اعجاز دائمی در اختفای جسم حضرت مهدی ع و ظهور او است و این موضوع – همان طور که خود وی گفته است - با قاعده‌ی عمومی معجزه که می‌گوید معجزه باید منطبق با مصالح و ضوابطی معین باشد و نه این که در همه حال و در هر مناسبتی حادث گردد، سازگار نیست.

وهذا في الحقيقة لا یصمد أمام النقاش، لأن تحديد المصلحة من عدمها لا یعلمه علی الحقيقة الا الله تبارك وتعالی، وخصوصاً في مسألة الامام المهدي ع، قال تعالی: {... وَمَا أُوتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً} الإسراء: 85. هذا إن سلمنا بأن مسألة خفاء الشخص [الرفع] هي من الاعجاز الذي لا يكون الا حسب مصلحة وحكمة یعلمها الله تعالی، ولكن قد يكون ذلك ليس من باب هكذا إعجاز ، بل قد يكون انه قانون تكويني غير داخل تحت هذا الاعجاز الذي يتكلم عنه الشهید الصدر، وخصوصاً اذا لاحظنا بیان وتفسیر السيد أحمد الحسن لمسألة [الرفع].

این طرز تفکر، در برابر نقد و بحث رنگ می‌بازد زیرا تشخیص نیاز و عدم نیاز به مصلحت را کسی جز خدای تبارک و تعالی نمی‌داند؛ به ویژه در مورد حضرت مهدی ع! خدای متعال می‌فرماید: «(و شما را جز اندک دانشی نداده‌اند)» (اسراء: ۸۵). ضمناً حتی اگر ما بپذیریم که موضوع پنهان شدن جسم فرد (رفع) از نوع معجزه‌ای است که فقط بر اساس مصلحت و حکمتی که خدای متعال به آن آگاه است رخ می‌دهد، چه بسا این اختفا از سنخ چنین معجزه‌ای نباشد بلکه ممکن است این پوشیده ماندن عبارت باشد از یک قانون تکوینی، که در چهارچوب معجزه‌ای که شهید صدر قائل است نگنجد؛ خصوصاً اگر بیان و تفسیر سید احمد الحسن ع در مورد قضیه‌ی «رفع» را مد نظر قرار دهیم.

وهناك روايات عن أهل البيت عليهم السلام تنص علی مسألة [خفاء الشخص] بالنسبة للامام المهدي ع منها:

روایاتی از اهل بیت ع وجود دارد که در آنها بر موضوع «پنهان شدن جسم» در خصوص حضرت مهدی ع به صراحت بیان شده است؛ از جمله:

عن الريان بن الصلت، قال: سمعت أبا الحسن الرضا ع يقول - وسئل عن القائم - فقال: (لا يرى جسمه، ولا یسمى اسمه) الكافي: ج 1 ص 333.

ریان بن صلت می‌گوید: از امام رضا ع درباره‌ی حضرت قائم سؤال شد. شنیدم که آن حضرت فرمود: «شخص او دیده نشود و نامش برده نشود». (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۳۳).

وعن داود بن القاسم الجعفري، قال: سمعت أبا الحسن العسكري ع يقول: **(الخلف من بعدي الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولم جعلني الله فداك؟ قال: إنكم لا ترون شخصه ولا يحل لكم ذكره باسمه...)** الكافي: ج 1 ص 332 – 333.

داوود بن قاسم جعفری می‌گوید: از پدر امام حسن عسکری ع شنیدم که فرمود: «جانشین پس از من حسن است. چگونه خواهد بود حال شما نسبت به جانشین پس از این جانشین؟ عرض کردم: فدایت گردم، برای چه؟ فرمود: زیرا شما خودش را نمی‌بینید و برای شما روا نیست نامش را ببرید...» (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۳۲ و ۳۳۳).

وعن عبید بن زرارة قال: سمعت أبا عبد الله ع يقول: **(يفقد الناس إمامهم، يشهد الموسم فيراهم ولا يرونه)** الكافي: ج 1 ص 337 – 338.

عبید بن زراره می‌گوید: شنیدم ابو عبدالله امام جعفر صادق ع فرمود: «مردم امام خود را نیابند. او در موسم حج حاضر باشد و مردم را می‌بیند لکن آنها او را نمی‌بینند» (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۳۷ و ۳۳۸).

وهذه الروايات صريحة – وخصوصاً الاولى والثالثة – بأن جسم الامام المهدي ع لا يرى، ولكن الشهيد الصدر حاول أن يردّها بما روي عن السفير الثاني: عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه قال: سمعته يقول: **(والله إن صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة فيرى الناس ويعرفهم ويرونه ولا يعرفونه)** كمال الدين وتمام النعمة: ص 440.

این روایت‌ها به ویژه روایت اول و سوم، تصریح دارد بر این که جسم حضرت مهدی ع دیده نمی‌شود ولی شهید صدر کوشیده با آنچه که از سفیر دوم آن حضرت روایت شده، این نظر را مردود شمارد: از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عثمان عمری (که خدا از او راضی باشد) گفت: «به خدا قسم که صاحب این امر همه ساله در موسم حج حاضر می‌شود و او مردم را می‌بیند و آنها را می‌شناسد، مردم نیز او را می‌بینند ولی او را نمی‌شناسند». (کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۴۴۰).

ولكن الشهيد الصدر (رحمه الله) غفل عن أن هذه الخبر هو من كلام السفير الثاني [محمد بن عثمان ع] وليس رواية عن الامام المهدي ع، فقد يكون كلام السفير عن حال الامام المهدي ع في الغيبة الصغرى، بل هي كذلك، بدليل مخاطبة السفير لمن حوله وهو يقسم لهم عن أمر هو يعرفه أو مطلع عليه في الخارج في كل موسم في ذلك الوقت، في حين أن كلامنا عن غيبة الامام المهدي ع في زمن الغيبة الكبرى وليس الصغرى .. وحتى لو كان هذا مجرد احتمال فهو يصلح للجمع بين الروايات .. فلا تعارض.

ولی شهید صدر (ره) از این موضوع غفلت و رزیده که این خبر بخشی از کلام سفیر دوم (محمد بن عثمان (ره)) بوده و روایتی از حضرت مهدی ع نیست. ممکن است این سخن، توصیف وضعیت حضرت مهدی ع در غیبت صغری باشد؛ و حتماً هم چنین است، به این دلیل که سفیر (امام) اطرافیان خود را مخاطب قرار داده و آنها را به موضوعی که در همی مراسم حج در آن زمان، نسبت به آن آگاه است یا از آن شناخت دارد سوگند می‌دهد؛ این در حالی است که سخن ما در مورد غیبت حضرت مهدی ع در زمان غیبت کبری است و نه غیبت صغری .... و حتی اگر چنین چیزی صرفاً یک احتمال باشد، باز هم می‌توان بین روایات را جمع کرد .... لذا این روایات با هم متعارض نیست.



ثم قد تكون هذه الرواية ناظرة الى موسم الحج بالتحديد بل هذا هو ظاهرها، واثبات شيء في وقت ما لا يعني اثباته في جميع الاوقات، وأيضاً قد يكون الامام المهدي ع في مواسم الحج يراه بعض الناس ولا يراه البعض الآخر .. فتصدق كل الروايات .. ولا تعارض أيضاً.

افزون بر این، روایت مزبور صرفاً ناظر بر موسم حج است؛ حتی از ظاهر آن چنین بر می آید و (روشن است که) اثبات چیزی در زمانی خاص، به معنی اثبات آن در همه‌ی زمان‌ها نیست. علاوه بر این چه بسا در ایام حج برخی مردم حضرت مهدی ع را ببینند و برخی دیگر او را نبینند .... لذا همه‌ی این روایات درست هستند .... و با هم تعارضی ندارند.

**فإن قلت: كيف يراه البعض دون البعض الآخر وهم في نفس المكان والزمان ، فإن كان بوجوده المادي الكثيف فلا بد للجميع أن يراه وتسري عليه قوانين المادة بلا استثناء .. كما تقدم بيانه ؟!**

حال اگر بگوییم: این چگونه ممکن است که فقط عده‌ای او را می‌بینند و برخی دیگر نمی‌توانند او را ببینند، در حالی که همه‌ی آنها در یک زمان و مکان قرار دارند؟ اگر او با وجود مادی چگال خود حضور می‌یابد، پس همگان باید او را مشاهده کنند و همان طور که پیشتر گذشت، بدون استثنا باید قوانین مادی بر او جاری باشد.

**أقول: في هذه الحال ليس ضرورياً أن يكون موجوداً بوجوده المادي الكثيف، بل يمكن أن يكون موجوداً بوجوده الغير مادي، والذين يرونه إما أن يكشف عن أبصارهم، أو يرونه بوجودهم الغير مادي أيضاً، فقد بين السيد أحمد الحسن ع بأن لكل انسان وجودات متسلسلة من [سماء الانفس] والى هذا العالم المادي، وما فوق [سماء الانفس] – أي أسفل السماء الاولى - يكون كل إنسان بحسبه.**

من می‌گویم: در این حالت ضرورتی ندارد که حضرت با وجود مادی چگالش حضور یابد، بلکه ممکن است با موجودیتی غیر از وجود مادی جلوه نماید. کسانی هم که او را می‌بینند، یا پرده از جلوی چشم‌هایشان برداشته می‌شود و یا حضرت را نیز با وجود غیرمادی‌اش مشاهده می‌کنند. سید احمد الحسن ع تبیین فرمود که هر انسانی بر حسب مقتضیاتش دارای موجودیت‌هایی به هم پیوسته از «آسمان انفس» تا این عالم مادی، و از بالای «آسمان انفس» یعنی پایین آسمان اول می‌باشد.

وتدلنا الروايات على أن حياة الخضر ع هي كحياة الامام المهدي ع من حيث عدم رؤية جسمه، كما في كلام أهل البيت عليهم السلام الاتي الذي يبين أن الخضر ع قد جاءهم وكلمهم من دون أن يروا جسمه او شخصه: روايات به ما نشان می‌دهد که زندگی خضر ع از لحاظ دیده نشدن جسمش، همانند زندگانی حضرت مهدی ع است. همان طور که در کلام آتی اهل بیت ع می‌آید که خضر ع به سراغ آنها آمده و بدون این که جسم یا هیكل او دیده شود، با ایشان سخن گفته است:

**عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، قال: (لما قبض رسول الله ص أتاهم أت فوقف على باب البيت فعزاهم به ، وأهل البيت يسمعون كلامه ولا يرونه، فقال علي بن أبي طالب ع: هذا هو الخضر ع أتاكم**

**يعزيكم بنبيكم ص) كمال الدين وتمام النعمة: ص391.**

از امام رضا ع نقل شده که فرمود: «هنگامی که پیامبر خدا ص قبض روح شد، شخصی آمد و بر در خانه ایستاد و آنها را تسلیت گفت. اهل بیت سخن او را می‌شنیدند ولی خودش را نمی‌دیدند. علی بن ابی‌طالب ع گفت: این خضر است که آمده تا شما را (در فوت) پیامبران تسلیت دهد» (کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۳۹۱).

وعن علي بن الحسين عليهم السلام - في حديث طويل - يقول في آخره: (لما توفي رسول الله ص وجاءت التعزية جاءهم أت يسمعون حسه ولا يرون شخصه، فقال: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته " كل نفس ذائقة الموت وإنما توفون أجوركم يوم القيمة " إن في الله عزاء من كل مصيبة، وخلفا من كل هالك ..... فقال علي بن أبي طالب ع : هل تدرون من هذا ؟ [قالوا: لا، قال] هذا هو الخضر ع) كمال الدين وتمام النعمة : ص392.

امام سجاد ع در آخر روایتی طولانی می‌فرماید: «وقتی رسول خدا ص وفات یافت و سوگواران آمدند، کسی نزد اهل بیتش آمد که او را نمی‌دیدند ولی صدایش را می‌شنیدند. او گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. « (همه کس مرگ را می‌چشد و به تحقیق در روز قیامت مزد اعمال شما را به کمال خواهند داد)». خداوند هر مصیبتی را تسلی می‌دهد و برای هر نابودشونده‌ای جایگزینی قرار می‌دهد .... علی بن ابی‌طالب ع فرمود: آیا می‌دانید این کیست؟ (گفتند: خیر. حضرت فرمود: ) این خضر ع است» (کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۳۹۲).

وعلی هذا يتبين لنا أن الخضر ع أيضاً مرفوع كعيسى ع، وهي حي كالامام المهدي ع وعيسى ع، حسب الرفع الذي بينه السيد أحمد الحسن ع بياناً شافياً لم يسبقه أحد في ذلك، وأنى يكون ذلك عند غير عتره المصطفى عليهم السلام.

بر این اساس ما درمی‌یابیم که خضر ع نیز همچون عیسی ع مرفوع است و او همانند حضرت مهدی ع و عیسی ع زنده می‌باشد؛ طبق همان رفعی که سید احمد الحسن ع با بیانی شافی و قانع کننده که تا کنون کسی چنین نکرده بیان فرموده است؛ و در غیر نزد عترت مصطفی ع کجا می‌توان (چنین دانشی را) یافت.

ولعل الرواية الآتية تشير إلى أن هناك بيتاً في السماء للامام المهدي ع، يسمى [بيت الحمد]: عن المفضل، قال: "سمعت أبا عبد الله ع يقول: (إن لصاحب هذا الأمر بيتاً يقال له: بيت الحمد، فيه سراج يزهر منذ يوم ولد إلى يوم يقوم بالسيف، لا يطفأ) الغيبة للنعماني : ص245. ورواه الشيخ الطوسي بسنده عن سلام بن أبي عميرة عن الامام الباقر ع، راجع كتاب الغيبة للطوسي : ص467.

شاید روایت بعدی اشاره داشته باشد به این که حضرت مهدی ع خانه‌ای در آسمان دارد به نام «بیت الحمد». مفضل می‌گوید: از امام ابو عبدالله ع شنیدم که فرمود: «برای صاحب این امر خانه‌ای است که به آن بیت الحمد گفته می‌شود. در آن چراغی است که از زمان تولد او تا روزی که با شمشیر قیام کند می‌درخشد و خاموش نمی‌گردد» (غیبت نعمانی: صفحه ۲۴۵). همچنین شیخ طوسی نیز با سند خودش این حدیث را از سلام بن ابی‌عمیره از امام محمد باقر ع بیان نموده است (غیبت طوسی: صفحه ۴۶۷).

وأيضاً لعل في الرواية الآتية نصاً أو إشارة واضحة إلى رفع الامام المهدي ع: عن أيوب بن نوح، عن أبي الحسن الثالث ع قال: (إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقعوا الفرغ من تحت أقدامكم) الكافي: ج 1 ص341.

شاید روایت بعدی نیز، نص یا اشاره‌ای روشن به رفع حضرت مهدی ع داشته باشد: از ایوب بن نوح، از ابی‌الحسن سوم امام هادی ع که فرمود: «هنگامی که نشانه‌ی شما از میان‌تان برخاست (امامتان غایب شد) پس چشم به راه فرج (الهی) از زیر گام‌های خود (کنایه از نزدیک‌ترین جا) باشید» (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۴۱).

فقد يراد من [علمكم] صاحب علمكم، او علامتكم الى الله، وهو الامام المعصوم، المهدي ع، وقد تكون هناك  
اشارة الى الرفع ايضا في الروايتين الاتيتين : عن مروان الأنباري قال: خرج من أبي جعفر ع: **(إن الله إذا كره  
لنا جوار قوم نزعنا من بين أظهرهم) علل الشرائع: ج 1 ص 244.**

ممکن است مراد از «عَلَمَكُمْ» (نشانه‌ی شما) صاحب نشانه یا نشانه‌های شما به سوی خدا باشد که همان امام  
معصوم حضرت مهدی ع است. محتملاً در دو روایت ذیل نیز به رفع اشاره شده است: از مروان بن انباری  
که گفت امام محمد باقر ع فرمود: «هنگامی که خداوند همجواری با مردمی را برای ما کراهت داشته باشد و  
نپسندد، ما را از میان آنان بیرون برد» (علل الشرائع: جلد ۱ صفحه ۲۴۴)

وعن محمد بن الفرّج، قال: كتب إلي أبو جعفر ع: **(إذا غضب الله تبارك وتعالى على خلقه نحانا عن جوارهم)  
الكافي: ج 1 ص 343. والله أعلم وأحكم.**

و از محمد بن فرج که گفت: امام محمد باقر ع برایم نوشت: «هر گاه خداوند بخواهد بر مردم غضب کند، ما  
اهل بیت را از مجاورت با آنها دور می‌کند» (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۴۳) و خداوند اعلم‌ترین و حکیم‌ترین  
است!